

طبقة مرفه جدید

و آینده‌ی انقلاب اسلامی

◇ حجت الاسلام مجتبی نامخواه ◇

جزوه‌ی پیش رو، گفتاری از حجت الاسلام مجتبی نامخواه - طلبه‌ی حوزه‌ی علمیه و دانشجوی دکترای رشته‌ی دانش اجتماعی مسلمین - در نشست بررسی الگوی جدید قراردادهای نفتی موسوم به IPC می‌باشد. اهمیت مباحثی که ایشان به تناسب موضوع سخنان خود در محورهای مهمی از جمله آسیب‌شناسی نوع نقش‌آفرینی نیروهای انقلاب در دوره‌های مختلف، بایسته‌های تحرک مثبت انقلابیون، هشدار نسبت به خطرهای پیش روی انقلاب از ناحیه‌ی طبقه‌ی مرفه جدید، تاریخچه‌ی شکل‌گیری این طبقه و اهداف پیدا و پنهان از گسترش‌اش، آسیب‌شناسی نهادهای انقلاب، نقشه‌ی راه روزآمد تقابل با انقلاب اسلامی، نقد محافظه‌کاری غالب در جریان اصول‌گرایی، نقد اولویت‌ناشناسی قشرمتدین در برخورد با آفت‌ها، بی‌اعتقادی نسبت به برخی آرمان‌های انقلاب و ... مورد اشاره قرار داده‌اند، انتشار این سخنان جهت بهره‌گیری عموم را ضروری ساخت. لازم به ذکر است تنظیم این جزوه با استفاده از متن منتشرشده در پایگاه اینترنتی حق (www.irhagh.ir) پس از اعمال ویرایش‌هایی بدون تصرف در محتوا صورت پذیرفته است.

طبقة مرفه جدید

فساد
اولویت‌ناشناسی حزب‌الله
انفجارت‌نویس
فراوردهای نفتی IPC
اتاق بازرگانی
بسیجی منفعل
بسیجی ظرفیت بومی توسعه
هنگامه و فقه حجت‌به‌مدت
اصول‌گرایی محافظه‌کار
تبعیض
بانک خصوصی
رودربایستی با امام
محافظه‌کاری حزب‌الله
شکته سرمایه‌داری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طبقه‌ی مرفه جدید و آینده‌ی انقلاب اسلامی

طبقه‌ی مرفه جدید؛ مسئله‌ی مشترک انقلاب صدر اسلام و انقلاب اسلامی ایران

این که می‌بینیم امام و متفکرانی هم‌چون شهید مطهری برای تحلیل انقلاب اسلامی ایران سراغ الگوی انقلاب پیامبر ﷺ می‌روند، از آن رو است که ما برای انقلاب خود نظیری جز انقلاب صدر اسلام سراغ نداریم. این یک جمله‌ی تمجیدی نیست، بلکه یک تئوری تحلیلی است و دلالت‌های روشنی در تحلیل رویدادهای انقلاب اسلامی دارد. یکی از مهم‌ترین این دلالت‌ها، این است که آینده‌ی انقلاب ما در یک ارتباط رفت و برگشتی و دیالکتیکی با **طبقه‌ی مرفه جدیدی** که بعد از انقلاب به وجود آمده، رقم می‌خورد؛ درست همان طور که آینده‌ی انقلاب صدر اسلام این چنین شد. این امر می‌تواند محوری مهم در تحلیل وقایع بعد از انقلاب و به خصوص دوران پس از بنیان‌گذار باشد.

طبقه‌ی مرفه جدید و سرنوشت انقلاب پیامبر ﷺ

مهم‌ترین نیروی اجتماعی برای زمین زدن یک انقلاب و تحقق یک انقلاب معکوس -یا به تعبیر قرآنی یک انقلاب رو به عقب و ارتجاعی-، همین طبقه‌ی مرفه جدید است؛ یعنی

کسانی که بعد از انقلاب وضع اقتصادی و سپس موضع اجتماعی و در نهایت مبنای فکری‌شان تغییر می‌کند.

در میان آیاتی که به موضوع شکل‌گیری یک انقلاب ارتجاعی پرداخته، یکی از گرانیگاه‌های مورد اشاره‌ی قرآن، درست بعد از آن مقطعی است که رهبر انقلاب به نحوی از میان می‌رود. از آن جا که در انقلاب‌های اجتماعی اسلامی، شخص رهبر انقلاب جایگاه خاصی دارد، در صورتی که او از میان برود، اصل کیان انقلاب به مخاطره می‌افتد. قرآن در این باره می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»^۱. خطر این انقلاب ارتجاعی و رو به عقب دقیقاً در دوره‌ای است که رهبر و بنیان‌گذار انقلاب به هر ترتیب از دنیا برود.

این، همان اتفاقی است که در تاریخ انقلاب صدر اسلام روی داد. به این ترتیب که طبقه‌ی مرفه جدیدی که بعد از رحلت پیامبر ﷺ شکل گرفت، توانست یک انقلاب ارتجاعی علیه انقلاب اسلامی شکل دهد و جامعه را به ارزش‌ها و هنجارهای ما قبل اسلام بازگرداند. «تعزُّب بعد الهجرة»^۲ محصول حرکت‌های عمومی رده^۳ نبود؛ محصول کار این طبقه بود که مسیر آینده‌ی انقلاب را مطابق اراده‌ی خود رقم زد.

اما منشأ شکل‌گیری این طبقه‌ی مرفه جدید در انقلاب صدر اسلام چه بود؟ دست‌یابی به ثروت‌های بادآورده و قرار گرفتن انقلابیون دیروز در موضع توزیع این ثروت‌ها و نیز برخورداری از رانت - به معنای درآمد غیر تولیدی که در آن زمان عمدتاً حاصل از فتوحات بود - عامل پیدایش این طبقه شد.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴۴. ترجمه: «و محمد جز فرستاده‌ای از سوی خدا که پیش از او هم فرستادگانی آمده و گذشته‌اند، نیست. پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، به مرام گذشته‌ی خود باز می‌گردید؟!»

۲- سقوط تدریجی امت اسلام به سنت‌های کافران‌های اعرابیان با وجود تجربه‌ی زیست در حکومت اسلامی‌ای که با هجرت تاریخ‌ساز حضرت پیامبر ﷺ به مدینه تشکیل شده بود.

۳- گروه‌های مختلفی که بعد از ارتحال حضرت محمد ﷺ از دین اسلام خارج شده و دست به آشوبگری و جنگ زدند.

چیستی «انقلاب اسلامی»

در این جا لازم است واژه‌های عنوان بحث، یعنی «طبقه‌ی مرفه جدید» و «انقلاب اسلامی» را مورد بررسی قرار داده و مفاهیمش را تعریف کنیم. ابتدا از «انقلاب اسلامی» آغاز می‌کنیم. منظور از «انقلاب اسلامی» -حسب جمع‌بندی‌ای که از امام خمینی و متفکران انقلاب داریم- فرآیندی است که با یک رخداد در عرصه‌ی معرفت اجتماعی آغاز می‌شود. این رخداد، عرصه‌ی یک منظومه‌ی فکری تحت عنوان «اسلام انقلابی» به جامعه است. این منظومه‌ی فکری، تحولی درونی و انقلابی انفسی را درون آحاد جامعه پدید می‌آورد که می‌توان آن را «انقلاب انسانی» نامید و خروجی و نتیجه‌اش، «انسان انقلابی» است. انسان انقلابی به عنوان یک مولود جدید و یک انسان متمایز، مجموعه‌ای متفاوت از کنش جمعی را از خود نشان خواهد داد که در نهایت به «انقلاب اسلامی» منجر می‌شود. بنا بر این بر مبنای اندیشه‌ی حضرت امام، انقلاب اسلامی را می‌توان به لحاظ مفهومی ذیل این چهار مرحله صورت‌بندی نمود.

حالا این کنش چه ویژگی‌هایی دارد؟ این کنش جمعی متمایزی که به انقلاب اسلامی منتهی می‌شود، به تعبیری که حضرت امام دارد و مرحوم مطهری مفصل در بحث‌هایش تشریح می‌کند، سه جهت عمده دارد:

- جهت عدالت‌خواهانه
- جهت آزادی‌خواهانه
- جهت معنویت‌خواهانه

توأمان بودن این سه سویه، هویت انسان انقلابی و کنش انقلابی را تشکیل می‌دهد و باز همین سه سویه است که تمایز و غیریت این کنش را تعیین می‌کند. مثلاً در مفهوم آزادی با بلوک غرب درگیر می‌شود، به خاطر این که غرب در جستجوی آزادی، فارغ از دغدغه‌ی عدالت و معنویت است. روی مفهوم عدالت با بلوک شرق درگیر می‌شود، به خاطر

این که در عدالت مد نظر شرق، آزادی و معنویت جایگاهی نمی‌یابد. بر سر عنصر معنویت با متحجرها درگیر می‌شود به خاطر این که آن‌ها دغدغه‌ی آزادی خواهی و عدالت خواهی را ندارند. هویت و غیریت انقلاب دقیقاً در همین چارچوب مشخص می‌شود.

اتفاقاتی هم که بعد از انقلاب می‌افتد، نقش اصلی و کارگردان اصلی‌اش همین انسان انقلابی است. ما بعد از پیروزی اولیه‌ی انقلاب، **نهادهای انقلاب** را داریم که یک بستر مهم برای استمرار کنش متمایز انسان انقلابی است. **نهادهای انقلاب در واقع سازمان‌ها و مجموعه‌هایی هستند که می‌خواهند امکان تداوم کنش اجتماعی را برای انسان انقلابی فراهم بیاورند.**

انقلاب پس از پیروزی در یک وضعیت پارادوکسیکال دچار می‌آید: **اکنون که نهضت می‌رود که به نظام تبدیل شود، چه باید کرد تا سویه‌های انقلابی‌اش گرفته نشود؟** این نگرانی در بحث‌های مرحوم شهید مطهری - با این که ایشان ظرف مدت کوتاهی بعد از انقلاب به شهادت می‌رسند - به چشم می‌خورد. در بحث‌های امام هم مفصلاً به این موضوع پرداخته شده است. یعنی از همان هفته‌های اول، خطر امکان بروز این رکود از جانب بزرگان احساس می‌شود.

کار مهم نهادهای انقلاب این است که زمینه‌ای فراهم آورند تا این «جهاد» به «نهاد» تبدیل شود و در عین حال ویژگی جهادی آن حفظ گردد.

چیستی «طبقه‌ی مرفه جدید»

مفهوم «طبقه‌ی مرفه جدید» از مفهوم «طبقه‌ی مرفه» به همراه قید «جدید» تشکیل یافته است.

ما با به کار بردن عبارت «طبقه‌ی مرفه» آن عقبه‌ی چپی این عبارت - یعنی آن چیزهایی که در قشر بندی‌های چپ گفته می‌شود و در عمل هم در مرز بندی و ایجاد خط‌کشی در جوامع

موفق نبوده‌اند- را مراد نمی‌کنیم؛ بلکه منظورمان از طبقه‌ی مرفه جماعتی هستند که کنار هم نشستن شان، روابطشان و شناختشان از یک دیگر تنها بر اساس «منفعت مشترک» است.

یعنی شما یک وقت در برابر انقلاب با یک حزب یا جریانات مشخص سیاسی مواجه هستید و یک وقت با یک طبقه مواجهه دارید. حزب، دارای سازمانی مشخص است و این امر، استفاده از ابزارهای قانونی و در نهایت راهکار انحلال آن سازمان برای مقابله با رفتارهای خلاف قانون حزب را امکان‌پذیر می‌سازد؛ مانند آن چه در تاریخ ما برای حزب توده رخ داد. اما یک وقت نه با یک حزب، که با یک طبقه مواجه‌اید؛ به این معنا که آن چیزی که این‌ها را به هم پیوند می‌دهد، منافع است. افراد این طبقه لزوماً یک دیگر را نمی‌شناسند، با هم ارتباط ندارند، دور هم جمع نمی‌شوند، کنگره و بیانیه و میتینگ ندارند، سازمان‌دهی حزبی و حتی سازمان‌دهی جنبشی ندارند؛ ولی یک امر آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد و آن «منفعت مشترک» است. به این ترتیب، مقابله با یک طبقه و نابودی آن به سادگی هدف گرفتن سازمان یک حزب نیست.

نکته‌ی دیگر این است که اضافه شدن این قید «جدید» چه بار معنایی‌ای را بر عبارت طبقه‌ی مرفه حمل می‌کند؟ عرض کردم یکی از سویه‌های کنش انسان انقلابی، عدالت‌خواهی است که به درگیر شدن انقلاب با کانون‌های تمرکز و انباشت ثروت و امکانات و سرمایه می‌انجامد. بعد از به ثمر رسیدن انقلاب و در اثر کنش‌های انقلابی، این سرمایه آزاد شده و با شرایطی در اختیار انقلابیون قرار می‌گیرد. نهادهای متعددی برای بازتوزیع این ثروت شکل می‌گیرد؛ بنیاد مستضعفین، هیئت هفت نفره‌ی زمین، بنیاد مسکن، جهادسازندگی و غیره. حال اگر این نهادها عمل‌کرد مطلوبی نداشته باشند، یا ثروت‌ها به صورت انباشته شده در اختیار آن نهادها باقی می‌مانند، و یا اگر هم آن ثروت‌ها توزیع شوند، مسیرهای انباشته شدن ثروت هم چنان باز مانده و در اختیار انقلابیونِ دیروز قرار می‌گیرد.

از این رو از دل مقابله با طبقه‌ی مرفه سابق، یک طبقه‌ی مرفه جدید به وجود می‌آید. جا دارد در این جا به جمله‌ای از حضرت آقا اشاره بکنم که به نوعی منبع و مبنا و چکیده‌ی این بحث است^۴:

«کسانی هستند که تلاش می‌کنند و حقیقتاً در صدد این هستند که طبقه‌ی ممتازی جدیدی در نظام جمهوری اسلامی به وجود آورند، به خاطر انتخاب‌ها و انتصاب‌ها و زرنگی‌ها و دست و پاداری‌ها و مشرف بودن بر مراکز ثروت، و از طریق نامشروعی که با زرنگی آن را یاد گرفته‌اند، به اموال عمومی دست بیندازند و یک طبقه‌ای جدید - طبقه‌ی ممتازان و مرفهان بی‌درد - درست کنند. نظام اسلامی، با مرفهان بی‌درد و معارض و مخمل، آن طور برخورد سختی کرد؛ حال از درون شکم نظام اسلامی، یک طبقه‌ی مرفه بی‌درد جدید طلوع کند! مگر این شدنی است؟! به فضل پروردگار، مخلصان انقلاب و اسلام نخواهند گذاشت که چنین انحراف‌های بزرگی به وجود آید».

عوامل شکل‌گیری طبقه‌ی مرفه جدید

محور بعدی بحث پاسخ به این پرسش است که اساساً طبقه‌ی مرفه جدید چگونه شکل می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین منفذها و مصدرهایی که به شکل‌گیری این طبقه‌ی مرفه کمک می‌کند، رانت است. تصور ما از رانت عموماً تقلیل‌گرایانه است؛ چرا که یک ایدئولوژی محافظه‌کارانه تحت عنوان اصول‌گرایی بر ذهن و زبان مان سایه انداخته است. در تعریفی که ما در ذهن داریم رانت عبارت است از درآمد حاصل از فساد بیّن و آشکار. وقتی می‌گوییم فلانی رانت خوار است، مرادمان این است که از جایی دارد اختلاس می‌کند و در واقع بین رانت و اختلاس تفکیک و تمایزی قائل نیستیم. ولی اگر بخواهیم معنای دقیقی برای این کلمه ارائه دهیم، باید بگوییم رانت عبارت است از هر گونه درآمد غیر تولیدی.

۴ - بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از فرماندهان نیروی انتظامی در تاریخ ۲۵ تیر ۱۳۷۶.

گرچه در دوره‌ی ما این کلمه عمدتاً به درآمدهای حاصل از منابع طبیعی اطلاق می‌شود، اما می‌توان آن را به دوره‌های تاریخی گذشته بسط داد. برای مثال آن‌گاه که اسلام با فتوحاتی مواجه می‌شود، درآمدهایی به وجود می‌آید که غیر تولیدی و مصداق رانت است.

رانت نظام جامعه را به هم می‌ریزد و طبقه‌ی مرفه‌ی را شکل می‌دهد که مناسباتی قهقراپی برای خود و جامعه رقم می‌زند. بنابراین یکی از روندهایی که طبقه‌ی مرفه جدید را شکل می‌دهد رانت است.

روند دیگری که طبقه‌ی مرفه جدید را شکل می‌دهد، **فساد** و سایر مظاهر بی‌عدالتی است. به نظرم این یکی از آن دقایق فکری است که باید در موردش بیشتر فکر کنیم. رهبری «عدالت» را به مبارزه با فقر و فساد و تبعیض تعریف می‌کردند، اما اشتباهی که ما داشتیم این بود که در عمل جز مبارزه با فسادِ بیّن و آشکار، آن هم در رقیب سیاسی مان هیچ مظه‌ری برای بی‌عدالتی نمی‌دیدیم؛ حالا تفاوت نمی‌کند رقیب درون جناحی یا برون جناحی. یعنی به یک معنا کارنامه‌ای برای مبارزه با تبعیض نداریم و همچنین کارنامه‌مان در مبارزه با فقر، خیلی خیلی کم‌رنگ‌تر از این دو است.

یکی دیگر از زمینه‌های شکل‌گیری طبقه‌ی مرفه جدید که به نظر من مخصوصاً در انقلاب ما خیلی پررنگ است؛ «**ضد نهادهای انقلاب**» هستند. منظور از ضد نهاد انقلاب چیست؟ همان طور که گفته شد، پس از وقوع انقلاب، نهادهایی شکل می‌گیرد که جهاد انسان انقلابی و کنش جمعی‌اش را سامانی بخشد و تبدیل کند به یک حرکت اجتماعی که امکان تداومش وجود داشته باشد. در این شرایط، وضعیت «ضد نهاد» یعنی وضعیتی که این نهاد درست در جهت خلاف غرض اصلی خود به کار بیفتد. مثالی این وضعیت را روشن‌تر خواهد ساخت. حضرت امام در پیام نوروزی سال ۱۳۵۹ به صراحت می‌پرسند: «آیا راست است که بنیاد مستضعفین، بنیاد مستکبرین گردیده است؟»^۵ و در ادامه تأکید می‌کنند که اگر چنین

۵- پیام امام خمینی به مناسبت سال نو به تاریخ ۱ فروردین ۱۳۵۹. صحیفه‌ی امام، ج ۱۲، ص ۲۰۷.

شده، باید دو کار انجام شود: یکی تصفیه و دیگری گزارش دادن به مردم. ببینید حساسیت امام علیه السلام نسبت به نهادهای انقلاب چقدر است. حضرت آقا نیز در بعضی از مصاحبه‌هایی که در سال‌های ۶۱ و ۶۲ در مورد نهادهای انقلاب داشتند، همین ایده را به این شکل مطرح نموده‌اند که نهاد انقلابی بی‌جهت و بی‌طرف وجود خارجی ندارد و در صورتی که نهادهای انقلاب در راستای غرضی که بر مبنای آن شکل گرفته‌اند، نباشند، الزاماً بر ضد آن غرض خواهند بود.^۶

حالا در نظر بگیرید اگر این نهاد انقلابی که حد وسط ندارد - یعنی یا بنیاد مستضعفین است یا بنیاد مستکبرین و حالت وسطی برایش قابل تصور نیست -، به یک ضد خودش تبدیل شود، به واسطه‌ی قدرت اثری که دارد، مرتباً مناسبات منتهی به شکل‌گیری طبقات مرفه جدید را بازتولید می‌کند. به این ترتیب انقلاب اسلامی و انسان انقلابی قصد داشته است برای مثال در هیئت هفت نفره‌ی زمین، در بنیاد مستضعفین یا نهادهای دیگر، به توزیع عادلانه‌ی ثروت دست یابد، اما این روند به انباشت ثروت منتهی شده است.

۶- البته باید روشن کنیم که تصویری که در حال حاضر از نهادهای انقلاب در ذهن داریم، اصلاً مراد و موضوع بحث ما نیست. نهادهای حقیقی انقلاب نوعاً مضمحل شده‌اند؛ دسته‌ای رسماً منحل شده‌اند و سایرین هم در مسیر انحلال هستند. نهاد انقلاب را به نوعی می‌توان مدل جامعه‌ی مدنی انقلاب اسلامی دانست. در حال حاضر، تصویری که ما از نهادهای انقلاب داریم، یک سازمان است؛ در حالی که این تصویر صحیح نیست. می‌دانید که بعضی از نهادهای انقلاب تا سه چهار سال حتی اساس نامه هم نداشتند. آن‌ها یک جامعه‌ی مدنی معطوف به انقلاب را شکل داده بودند که نیروهای اجتماعی انقلاب را در سراسر کشور با فرآیندهایی سامان بخشیده است. اما نهادهای انقلاب موجود، نوعاً مبدل به ضد خود و مسخ و مضمحل شده‌اند. شاید بسیج را بتوان به عنوان نهادی فرض کرد که هنوز تا حدی بر روی عهد خود پای بند است. آیا می‌توان از نقش بسیج در مسیر انقلاب اسلامی و سرگذشت آن در همین سال‌های اخیر چشم‌پوشی کرد؟ همین حالت در دهه‌ی نخست انقلاب در مورد بقیه‌ی نهادهای انقلاب هم صادق بود؛ هر چند الان چنین تصویری از وضعیت اولیه‌ی جهاد سازندگی یا بنیاد مسکن وجود ندارد. گاهی در صحبت‌هایی که با بعضی از کسانی که در روند انقلاب مصر بودند، داشتم، به این نتیجه می‌رسیدیم که اگر آن‌ها هم نمونه‌ی مشابه بعضی از این نهادهای انقلاب ما را داشتند - مثل دادگاه انقلاب، هیئت هفت نفره‌ی زمین یا نهادهای پیشرفته‌تری مثل جهاد سازندگی و امثال این‌ها -، سرنوشت انقلاب شان به گونه‌ای دیگر بود. هم چنان که ما هم اگر خیلی از این نهادها را نداشتیم، سرنوشت مان چیزی شبیه مصر بود. در مقابل، در برخی از کشورها مانند یمن و عراق که به تجربه‌ی انقلاب ما نزدیک‌تر بودند، نهادهایی شکل گرفت که در پیش‌برد آن انقلاب‌ها بسیار مؤثر بود.

چگونه طبقه‌ی مرفه جدید در انقلاب اسلامی ریشه دواند؟

در این جا لازم است تاریخچه و گذشته‌ی این طبقه و نیز چشم‌اندازی از آینده‌اش را مورد بررسی قرار دهیم.

از اواسط جنگ، تدریجاً وجه بروکراتیک روابط مسببه‌ی این طبقه شکل می‌گیرد. یعنی در سازمان اداره‌ی کشور، بعضی از مدیران از فضای رانت‌های پدید آمده در اقتصاد دولتی و غیر دولتی استفاده نموده و برخورداری‌هایی پیدا می‌کنند. با این حال، این طبقه‌ی مرفه هنوز در وجه بروکراتیک خود محدود مانده و از خاستگاه خود منفک نشده و به عبارت دیگر هنوز بیرون از نظام بروکراسی و در فضای اجتماعی خودش را بازتولید نکرده است.

اما با پایان جنگ، این طبقه اقداماتش برای بازتولید خود در فضای فراتر از ساز و کارهای حقوقی را آغاز می‌نماید. شاید به طور نمادین بتوانیم بگوییم از دوران روزنامه‌ی همشهری است که طبقه‌ی مرفه با یک رانت متراکم رسانه‌ای شروع به بازتولید خودش در فضای اجتماعی می‌نماید.

البته ناگفته نماند که این طبقه در همان مرحله‌ی قبل، اقدامات مقدماتی و اساسی خود در راستای بازتولید اجتماعی‌اش را به انجام رسانده است. طبقه‌ی مرفه در آن مرحله توانسته مناسبات بدنه‌ی بوروکراتیک جمهوری اسلامی را عوض کند؛ یعنی توانسته منطق کلان (فارغ از افراد) ساز و کاری را که قرار است جمهوری اسلامی جلو ببرد و تحلیل و جهت‌گیری این ساز و کار را تغییر دهد. توانسته کاری کند که در هیئت دولت جمهوری اسلامی، حرف‌های امام علیه‌السلام و صحبت‌های مرحوم سید احمد خمینی «ضد توسعه» خوانده شود و این را به جمهوری اسلامی بیاوراند که توسعه آن چیزی است که حرف‌های امام بر ضدش است و نه مبنایش. این همان موضوع هشدار رهبری نسبت به خلط توسعه و مادی‌گرایی است. این دست‌آورد بزرگی است که طبقه‌ی مرفه در مرحله‌ی اول به دست آورده و حال در گام دوم مبدل به تکیه‌گاهی شده تا این طبقه با تکیه بر آن و از طریق رسانه و غیره در فضای

اجتماعی ظهور یابد. این طبقه در مرحله‌ی جدید می‌خواهد کاری کند که این صحبت‌ها نه فقط در هیئت دولت، بلکه در تمام رسانه‌ها و محافل اجتماعی و به صورت مادام‌العمر تبدیل به گفت‌وگو مسلط شود.

طبقه‌ی مرفه در آن واحد درگیر فعالیت دیگری نیز هست و آن تثبیت ثروتی است که با دستیابی این جریان به بخش‌هایی از منابع عمومی طی خصوصی‌سازی‌های آن دوره - و در واقع تبدیل منابع عمومی به ملک شخصی - برایش فراهم آمده است.

اما شاید گام اصلی این جریان، دستیابی‌شان به بازار پولی در پوشش عناوین مبهمی هم چون «بانک خصوصی» باشد. طبقه‌ی مرفه جدید، کاری می‌کند که در کشوری که بقالی زدن مجوز می‌خواهد، فلان قدر بانک بی‌مجوز وجود داشته باشد! شما در این کشور بدون مجوز نمی‌توانید هیچ واحد صنفی‌ای تأسیس کنید، ولی به راحتی قادرید بدون مجوزهای لازم بانک بزنید و به این واسطه وارد بازار ملک و غیره شوید.

نقطه‌ی عطف نفت و انفعال حزب الله

الان در شرایطی قرار داریم که این طبقه در حال برداشتن یک گام اساسی دیگر است. این گام چیست؟ گر چه وجه بروکراتیک طبقه‌ی مرفه جدید، همیشه با نفت در ارتباط بوده، اما این ارتباط درون سازمان‌های دولتی برقرار می‌شده است. اتفاقی که در این مدل جدید قراردادهای نفتی موسوم به IPC «می‌تواند» - تأکید می‌کنم می‌تواند - بیفتد، این است که اگر مراقبت نباشد، این طبقه خارج از چارچوب دولت به سرمایه‌ی بی‌انتهایی به نام نفت دست پیدا می‌کند.

باید این قضاوت سخت را در مورد خودمان داشته باشیم که بسیجی‌ها و انقلابی‌های دهه‌ی هفتاد و ابتدای دهه‌ی هشتاد این مراقبت را نداشتند. آن مخلصان انقلابی که در بیان رهبر انقلاب بود، آن «لشکر مخلص خدا»، آن طور که باید جلوی شکل‌گیری و

پیش‌روی این طبقه را نگرفت. این لشگر مخلص خدا در آن سال‌ها مشغول چه کاری بودند؟ تبدیل شده بودند به ظرفیت بومی توسعه!

در خاطرات آقای لاریجانی هست که یک بار در آن سال‌ها آقای مرندی گزارشی از واکسیناسیون گسترده‌ی فلج اطفال در سطح کشور می‌داده است. ایشان هم کلی مشعوف شده و در خاطراتش می‌نویسد: «بسیج ظرفیت بومی توسعه است». منظورش ماها هستیم! هر جا بخواهد توسعه یابد، باید به منابعی دسترسی داشته باشد؛ یک جا ظرفیت دریا دارد، یک جا ظرفیت آب‌های آزاد دارد، یک جا هم منابعی به نام بسیجی دارد! این فقط یک نمونه از نگرش حاکم در نگاه به نیروهای انقلاب - آن هم مثبت‌ترین نوع نگرش - است. حرف صحیحی است که ما مخلصان انقلاب اصلاً کارنامه درست و درمانی نداریم در مبارزه با این طبقه؛ و به همین خاطر کاملاً طبیعی است که این طبقه تشکیل شده باشد.

ما خودمان هم مسئله‌مان چیزهای دیگری بود. ما همه بودیم و یادمان هست که در آن سال‌ها مسئله‌ها چه بود. رگ‌گردن‌ها برای چه چیزهایی متورم می‌شد. مسئله‌های دست‌چندم برای ما برجسته بود و به مسئله‌های اصلی هیچ‌وقتی نمی‌گذاشتیم. مسئله‌مان واقعاً این بود که الان تجمع بشود که فلانی اعدام بشود یا نشود. مسائل‌مان نوعاً فرعی و البته واکنشی و منفعل بود.

شاید الان وقتی به گذشته‌مان نگاه می‌کنیم، مقداری - البته نه زیاد - کارکردهایی را که یک دهه‌ی قبل داشته‌ایم، سرزنش کنیم؛ ولی یقیناً دو دهه بعد، وقتی که بنشینیم روند جمهوری اسلامی را نگاه کنیم و ببینیم چطور مثلاً از جایی به نام بانک‌های خصوصی دفعتاً این اتفاقات برای انقلاب رخ داد، حتماً سرزنش‌هایمان خیلی جدی‌تر خواهد بود. به خودمان - به بسیجی‌های اوائل دهه‌ی هشتاد - خواهیم گفت که شما چقدر ساده بودید. آن موقع باید به چه مسئله‌هایی می‌پرداختید و خودتان را با چه چیزهایی سرگرم کرده بودید!

می‌خواهم بگویم الان مسئله‌ی اصلی در «طبقه‌ی مرفه جدید و آینده‌ی انقلاب اسلامی» این است که اگر این طبقه‌ی مرفه برآمده از دل نظام بتواند خارج از ساختار بروکراتیک به نفت دست پیدا کند و به تعبیری سرمایه‌داری نفتی شکل گیرد، چاه نفت، چشمه‌ی آب حیاتش خواهد شد و آن را رویین تن خواهد نمود. نفت تبدیل به یک منبع لایزال و پشتوانه‌ی جدی این طبقه خواهد شد و ما ناگزیر یک دهه بعد غول‌هایی به مراتب بزرگ‌تر از بانک‌های خصوصی را شاهد خواهیم بود.

در گذشته اگر کسی می‌خواست به بازار پولی دست پیدا کند، باید به بانک مرکزی یا بانک‌ها دست پیدا می‌کرد؛ اما الان چنین نیست و به راحتی می‌تواند مسیر اختصاصی خود را برای رسیدن به این منظور تعریف کند. همین اتفاق می‌رود که در مورد نفت رخ دهد و منابع نفتی که فعلاً در اختیار دولت است، دره‌ایش به روی طبقه‌ی مرفه جدید باز شود.

به یاد بیاورید؛ همین غول بانک خصوصی که بانک مرکزی و دولت حریفش نمی‌شود، ده سال پیش وجود نداشت. اگر قانون محاسبات عمومی کشور را بخوانیم، تعجب می‌کنیم که از کجای این قانون می‌شود این نظام کج و معوج بانکی در بیاید؟ از متن‌اش بر نمی‌آید، این محصول «فرامتن» آن است. باید به این فرامتن‌ها توجه کرد. من فکر می‌کنم با وضعی که داریم، ده سال بعد برمی‌گردیم و نگاه می‌کنیم و می‌بینیم ما دقیقاً در گردنه‌ی اُحد، در نقطه‌ی عطف و در پیچ تند شکل‌گیری سرمایه‌داری نفتی بودیم، ولی سکوت کردیم.

باید به جز لایه‌ی اقتصاد انرژی، به جز لایه‌ی حقوق قراردادها و به طور کل به جز متن این قراردادها، باید فرامتن‌شان هم دیده شود. یعنی باید مشابه همان اتفاقی که برای متن برجام افتاد - که همه خط به خط آن را به مثابه‌ی آینه‌ی سرنوشت ملت خواندند -، برای متن این قراردادها رخ دهد. با این وجود، این هم کافی نیست؛ چرا که فرامتن‌ها مهم و تعیین‌کننده هستند. فرامتن یعنی آن روابطی که منتهی به شکل‌گیری این مدل پیشنهادی شده است.

جالب است یکی از مسائلی که پیشنهاددهنده‌های این قراردادها و وزیر نفت بر روی آن انگشت می‌گذارند، این است که «همان‌هایی که یک روز مخالف بیع متقابل در قراردادهای نفتی بودند، امروز می‌گویند این قراردادها نباشد و همان بیع متقابل باشد». گذشته از این که در واقع امر قراردادهای IPC بسط نقاط ضعف قراردادهای بیع متقابل بوده و از این رو مدعی چنین سخنانی در حال فرار رو به جلو است، ولی می‌خواهم بگویم ماجرا فراتر از این است. اصل مسئله این است که این مدل قراردادها شاید ده یا پانزده سال قبل امکان‌پذیر نبود، چرا که اصولاً این طبقه در وضعیتی نبود که میل و اراده‌ی معطوف به نفت داشته باشد.

نقد قراردادهای IPC: هزینه‌های عمومی، منافع خصوصی

به نظر من نقطه‌ی کلیدی در این قراردادها^۷ که ما را از متن قراردادها به فرامتن‌شان ره‌نمون می‌کند، این است که در مدل پیشنهادی، یک کمپانی مشترک تشکیل می‌شود که یک طرف مبهم و نامشخص خارجی و یک طرف ایرانی دارد و این کمپانی مشترک با شرکت ملی نفت ایران وارد قرارداد می‌شود. در همین جا اتفاقی می‌افتد و آن این است که منافی مثل انتقال تکنولوژی که برای این نوع قراردادها ذکر می‌شود، عاید چه کسی می‌شود؟ عاید آن شرکت خصوصی خواهد شد^۸. مسئله این است که با این شیوه، از سرمایه‌ی عمومی (منافع حاصل از فروش نفت) هزینه می‌شود برای نفع یک شرکت خصوصی. یعنی مردم هزینه‌ای را پرداخت می‌کنند تا برای مثال انتقال تکنولوژی به یک شرکت در طرف

۷- آقای دکتر مسعود درخشان نقدی جامع بر قراردادهای IPC ارائه کرده‌اند که در آن اگر چه تمرکزشان بیشتر بر بحث اقتصاد انرژی بود، اما اشاره‌هایی نیز به لایه‌های فرهنگی و ایدئولوژیک این نوع قراردادها نموده‌اند. لازم است لایه‌های فرهنگی و ایدئولوژیک این موضوع توسط نیروهای فرهنگی بسط یافته و تشریح شود.

۸- ضمن این که در موردی مانند انتقال تکنولوژی، حتی تضمین و ابزار سنجشی نیز وجود ندارد و صرفاً گفته می‌شود که آن شرکت در روند پروژه یاد خواهد گرفت. یعنی چه در روند کار یاد بگیرد؟ چگونه می‌شود تعیین کرد که این انتقال تکنولوژی اتفاق افتاده یا نیفتاده؟! جالب است همین را در رسانه‌ی ملی و دیگر رسانه‌ها به عنوان مزیت این مدل تبلیغ می‌کنند!

مقابل‌شان اتفاق بیفتد. گرچه آن شرکت ایرانی است، ولی به هر حال در قرارداد در طرف مقابل شما قرار گرفته. به علاوه این که آن شرکت کاملاً ایرانی هم نبوده و با طرفی خارجی کمپانی مشترک به راه انداخته است. حال مردم در قبال هزینه‌ای که برای این انتقال تکنولوژی می‌پردازند، چه منفعتی می‌برند؟!

مسئله‌ی مدیریت این شرکت‌ها بر مخازن و مدیریشان بر منابع نیز از مشکلات این قراردادها است. در مورد قراردادهای بیع متقابل گفته می‌شد که لازم است شرکت ملی نفت مدیریتی صیانتی را اعمال نماید، ولی این بار مدیریت شرکت‌ها بر مخازن، مدیریتی تام است. یعنی با این قراردادها در واقع شما به نوعی مناطق آزاد را در حوزه‌های مختلف نفتی ایجاد کرده‌اید، همان طور که مناطق آزاد اقتصادی دارید. یعنی در مواردی شما صفر تا صد را در اختیار یک شرکت قرار دادید. هر چند قراردادهای بیع متقابل هم از این جهات نقاط ضعفی داشت، ولی مدل جدید قراردادها آن نقاط ضعف بیع متقابل را بسط داده است.

اشکالات قانونی این قراردادها هم که جای خود دارد. یعنی شما هر قرائتی از قانون اساسی که هیچ، هر قرائتی از سیاست‌های اصل ۴۴ به صورت کلی‌اش هم داشته باشید، نمی‌توانید یک شرکت بخش خصوصی را در صنایع بالادستی نفت دخیل بدانید. ولی این‌ها دارد اتفاق می‌افتد. به نظرم این همان ابهامی است که در حوزه بانک‌ها هم بود.

اگر چنین قراردادهایی شکل گیرد، برای این که کمپانی‌های خارجی وارد این فضا شوند، علاوه بر مدل قراردادی حتماً احتیاج به زمینه‌سازی‌های عمومی هم هست. این زمینه‌سازی عمومی در یک پروژه‌ی دراز مدت می‌تواند از محل سرمایه‌داری نفتی و از محل همین منابع سرمایه‌داری نفتی شکل گرفته و ایجاد شود.

یعنی شرکت‌های خصوصی علاقمند هستند که کمپانی مشترکی را با یک شرکت خارجی تشکیل دهند. برای این کار باید از محل عواید و درآمدهای‌شان زمینه‌ی عمومی و فضا و فرهنگ عمومی را شکل دهند تا زمینه‌ی ورود شرکت‌های خارجی فراهم شود. بعد هم چرا

شرکت‌های کره‌ای و چینی و روس بیایند؟! حتماً این شرکت‌ها فضا را به این سمت سوق خواهند داد که شرکت‌های آمریکایی بیایند؛ کما این که چنین گرایشی در همان جلسه‌ی رونمایی از این قراردادها کاملاً واضح بود و حتی وزیر هم به صراحت به آن اشاره کرد. حتماً این اتفاق خواهد افتاد و همین اتفاق بعدها آینده و فرهنگ عمومی ما را شکل خواهد داد. البته در نهایت تحقق این مدل قراردادی بعید به نظر می‌رسد؛ چرا که اجرای چنین قراردادهایی به دلایل مختلف نه از سوی ایران و نه از سوی طرف مقابل امکان‌پذیر نیست. با این حال مطرح شدن این قراردادها به خودی خود حاوی نشانه‌ای روشن از میل طبقه‌ی مرفه جدید برای نیل به قدرت برآمده از نفت است.

به هر روی، حزب‌الله و نیروهای معطوف به انقلاب که باید به موضوعات مربوط به خطرات ناشی از ظهور این طبقه‌ی مرفه جدید فکر کنند، کمتر امکان اندیشیدن به این قبیل مسائل را دارند. چرا؟ چون ذهن و زبان‌شان ذیل دوگانه‌های سیاسی موجود کاملاً مصادره شده است. متأسفانه این اصول‌گرایی که ترجمه‌ای محافظه‌کارانه از گفتمان انقلاب است، تحلیل‌های ما را از سطح تحلیل اجتماعی به سمت تحلیل صرفاً اعتقادی می‌برد. حال آن که تحلیل صرفاً اعتقادی حتماً خروجی انفعالی دارد، نه خروجی فعال و انقلابی.

ما و مسیر جدید سکولاریزاسیون

بحث را با ارائه‌ی یک چارچوب کلان برای تأمل درباره‌ی این قبیل مسائل ادامه می‌دهم. در دهه‌های هشتاد و ماقبلش، نیروی مقابل انقلاب و آن فرآیندی که می‌خواست انقلاب را عرفی بکند، هدف خود را از مسیر لیبرالیزاسیون دنبال می‌نمود. ولی امروز مسیر عرفی‌شدن عوض شده و اتفاقات به گونه‌ای دیگر به پیش می‌رود.

برای توضیح این تغییر مسیر جدید می‌خواهم اشاره‌ای داشته باشم به کتاب «آینده‌ی آزادی» نوشته‌ی فرید زکریا. ده سال پیش این کتاب در ایران ترجمه شده است. فرید زکریا

هم آدم مهمی است. نه آدم چندان نظری است که حرف‌های کلی بزند و نه یک روزنامه‌نگار صرف است. کسی است که تلاش دارد اطلاعات و داده‌های میدانی‌اش را بر اساس مبانی نظری متقنی که به آن‌ها کاملاً وفادار است، تحلیل نماید. از این جهت به نظرم حرف‌هایش واجد اهمیت است.

بحث کلی کتاب مذکور این است که لیبرالیسم بر دموکراسی اولویت دارد. یعنی اگر در کشوری لیبرالیسم با دموکراسی در تضاد بود، آن‌جا از دموکراسی عدول می‌نماییم به این شرط که حکومت لیبرال باشد. او حسنی مبارک - رئیس جمهور مصر - را مثال می‌زند و می‌گوید در مصر آلترناتیوهای حسنی مبارک که از طریق دموکراسی بالا می‌آیند حتماً کمتر از حسنی مبارک لیبرال هستند. لذا دیکتاتوری مبارک باید حاکم باشد چون لیبرال تراست و این‌جا لیبرالیسم بر دموکراسی اولویت می‌یابد.

اما بحثی که می‌خواهم به آن اشاره کنم، به موضوع دیگری مربوط می‌شود. زکریا در این کتاب در مورد ایران به موضوعی اشاره می‌کند که به نظرم نقطه‌ی کلیدی بحث او است. او به طرح این پرسش می‌پردازد که اگر اسلام و غرب با یک دیگر مشکل دارند، چرا این مشکل خودش را از انقلاب ۱۹۷۹ ایران نشان داده است؟ زکریا که خود اصالت هندی دارد، به کنار آمدن بدون مشکل مسلمان‌های هند با غرب اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد آن چیزی که با غرب مشکل دارد، نه اسلام، بلکه بنیادگرایی است که با انقلاب ایران اوج گرفته و توانسته در نقاط مختلف ریشه بدواند. او سپس در جستجوی حل این مشکل از راه از میان بردن بنیادگرایی، نظریه‌های مختلف سکولاریزاسیون را بررسی می‌کند. راه‌های مختلفی از جمله راه‌کار مهم اصلاح دینی یا پروتستانتیسم را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ یعنی همان بحث کلان پروژه‌ی روشنفکران ایران از اواسط دهه‌ی هفتاد و دهه‌ی هشتاد. زکریا در ادامه استدلال می‌کند که حتی این راه هم جواب نخواهد داد. او در نهایت از پیشنهاد اصلی خود پرده برداری می‌کند و می‌گوید از نظر من راه حل پایدارتر، اصلاحات اقتصادی است. از نظر او

هر چند که مشکل خاورمیانه دارای ریشه‌های سیاسی، فرهنگی و ... بوده و منشأ اقتصادی ندارد، اما راه حل این مشکلات در اصلاحات اقتصادی اساسی نهفته است و لذا این اصلاحات باید مورد حمایت و در اولویت قرار گیرد.

زکریا در این کتاب تشریح می‌نماید که چگونه حرکت به سوی سرمایه‌داری به مطمئن‌ترین شیوه، به ایجاد یک دولت محدود پاسخ‌گو و یک طبقه‌ی متوسط واقعی منجر می‌شود. وجود طبقه‌ی متوسط واقعی شرط اصلی شکل‌گیری نهادهای واسطه‌ی دموکراسی هستند و این نهادهای واسطه هستند که می‌توانند دموکراسی را در مسیری هدایت کنند که به مقصدی به جز لیبرالیسم ختم نشود.

سال هشتاد و چهار که این کتاب منتشر شد، محافل نزدیک به کارگزاران آن را انجیل آزادی‌خواهی خود در دوران جدید می‌خواندند. مقایسه‌ی ۱۰-۱۵ هزار صفحه نشریه‌های مهرنامه با کیان به وضوح مرجعیت این کتاب و استراتژی مندرج در آن را در میان این قشر در سال‌های بعد از ۸۴ نشان می‌دهد. آن‌ها می‌گویند مسیری که تا سال ۸۴ به سمت لیبرالیسم طی می‌کردیم را باید به سمت سرمایه‌داری تغییر دهیم. آن هنگام که طبقه‌ی متوسط ایجاد شود، خود، همان معادلاتی که ما در حوزه‌ی فرهنگ، اجتماع و سیاست تجویز می‌کردیم را رقم خواهد زد.

البته به اتکای دلایلی که جای بحثش این جا نیست، می‌توان گفت این طبقه‌ی متوسطی که در این جا از آن صحبت می‌شود، یک طبقه‌ی متوسط واقعی نیست؛ بلکه طبقه‌ای با برخورداری بیشتر از رانت نفت است و تقریباً منطبق بر همان طبقه‌ی مرفه جدیدی است که معرفی شد.

در نقشه‌ی راه عرفی‌سازی از مسیر اصلاح دینی، دین باید مورد یک سلسله اصلاح قرار می‌گرفت و این سلسله‌ی تغییرات در حوزه‌ی فرهنگی ادامه‌ی مسیر را هموار می‌نمود. اما فرید زکریا به استناد دلایل مفصلی که در کتاب مزبور مطرح می‌کند، می‌گوید اصلاحات را باید

از حوزه‌ی اقتصادی شروع کرد و آن گاه این تغییرات اقتصادی، در ادامه‌ی مسیر خودش را در حوزه‌ی فرهنگی و اجتماعی بازتولید می‌کند.

شواهد گوناگون این فرآیند فراوان است و شاهد مثالی که از زکریا ذکر شد، تنها یک مثال از انجیل این جریان بود.

ما بچه حزب‌اللهی‌ها مخصوصاً در سطح فکری و گفتمانی باید برای مقابله با این روند تدبیری بیندیشیم؛ ولی تا کنون متأسفانه برای چنین مواجهه‌ای آماده نشده‌ایم. ما برای این آماده نشده‌ایم که با سرمایه‌داری مواجه شویم. برای این تربیت شده‌ایم که با بحث‌های نظری سکولاریسم و لیبرالیسم و این‌ها مواجه شویم. در حالی که مواجهه‌ی کنونی‌مان تفاوت‌هایی دارد. به صورتی گذرا به برخی از این تفاوت‌ها اشاره می‌کنم:

- راه حل کلان سکولاریزاسیونی که در دهه‌ی هفتاد و هشتاد داشتیم، اصلاح دینی از طریق بحث‌های فکری بود. ولی اکنون مسیر، اقتصاد سرمایه‌داری است.

- آن‌جا اولویت دموکراسی بود و این‌جا اولویت توسعه‌ی منتهی به اقتصاد لیبرالیستی و سرمایه‌داری و شکل‌گیری طبقه‌ی مرفه.

- ماهیت کنش‌های پیش‌برنده‌ی سکولاریزاسیون در آن‌جا کاملاً ذهن‌گرایانه و در این‌جا کاملاً عین‌گرایانه.

- آن‌جا نقدها متهورانه و انقلاب در جهت اصلاح بود. یعنی بر زبان می‌گفتند ما دنبال اصلاحات هستیم، ولی در واقع در پی انقلاب و براندازی بودند. این‌جا دقیقاً برعکس، محافظه‌کاری مطلق را ترویج می‌کنند و می‌گویند ما از مسیر تندروی و انقلابیگری به نتیجه نمی‌رسیم و باید از مسیر محافظه‌کاری راه را دنبال کرد.

نقطه‌ی کلیدی همین‌جا است: در برابر آن مسیر حساسیت‌ها و واکنش‌های دینی مانند شبکه‌ی گسترده‌ی طرح ولایت و مانند آن با این نیت که سامانه‌ی معرفتی‌مان را در مقابل اصلاح دینی طرف مقابل حفظ کند، شکل گرفت. نقطه‌ی درگیری ماجرای آغاچری همین

بود؛ چرا که جامعه‌ی مذهبی به شدت به این اصلاح دینی و پروتستان‌تیسیم حساس است. اما در برابر این مسیر جدید که سکوت کلامی جایگزین بحث کلامی شده است، چنین حساسیتی وجود ندارد.

در مسیر سابق روشنفکرها فقه را به نقد می‌گذاشتند و بحث‌های مفصلی داشتند. اما این مسیر جدید قرار نیست چنین اتفاقی را مجدداً شاهد باشد؛ بلکه بر عکس می‌خواهد در یک بازخوانی همدلانه از ظرفیت‌های فقه در جهت پیش‌برد پروژه‌اش استفاده کند. در پرتوی این همدلی، فقه‌سازگاری رشد می‌یابد که فی‌المثل موضوعش را «فرد» قرار داده و به «مالکیت» اهمیت می‌دهد. این مسیر جدید با رویکرد محافظه‌کارانه‌اش تنش با زمینه را به کمترین حد کاسته و استفاده از ظرفیت‌های محیطی را به حد اکثر می‌رساند. اگر در آن دوره موتور محرکه‌ی روند عرفی‌سازی حلقه‌ی کیان بود، در رویکرد جدید، آن موتور محرکه در جایی حوالی اتاق بازرگانی شکل می‌گیرد. این فضایی است که ما برای مقابله‌اش تربیت و آماده نشده‌ایم. برای فضای سابق آمادگی‌هایی داشتیم؛ کما این که مقابله‌هایی هم شکل گرفت. ولی در برابر این مسیر مقابله‌ای وجود ندارد و این به طبقه‌ی مرفه جدید کمک می‌کند خود را در سطح گسترده‌تری بسط و آینده‌ی انقلاب را تغییر دهد.

موانع تحرک: دین‌داری سنتی و سیاستمداری اصول‌گرایانه

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا ما در نظام فکری مان سامانه‌ی این مقابله را نداریم. پاسخ این است که ما در مبانی فکری و مبانی اعتقادی مان هنوز مسائل حل نشده داریم. ما هنوز تعارف داریم. هنوز از امام خمینی علیه‌السلام نپذیرفته‌ایم که دفاع مقدس یک حلقه از «نهضت مقدس جنگ فقر و غنا» بود. هنوز نپذیرفته‌ایم که پس از جنگ هشت ساله در یک جبهه‌ی نامحدود «جنگ فقر و غنا» قرار گرفته‌ایم. حتی در همان زمان هم به شخص امام علیه‌السلام خرده می‌گرفتند. بعد از آن صحبت‌های نیمه‌ی شعبان یکی از سال‌های آخر حیات

حضرت امام علیه السلام که همان جمله معروف من یک موی این کوخ نشینان را به کاخ نشینان نمی‌دهم، یا وقتی ایشان بحث‌های اسلام ناب و اسلام آمریکایی را طرح می‌نمودند، بسیاری در حوزه و دیگر فضاها‌ی مذهبی با امام قهر کردند. برخی اعتقاد داشتند این‌ها حرف‌های تبلیغاتی است. چه کسانی؟ همان محافظه‌کارانی که بعد ما آن‌ها را به عنوان ستون‌های فکری مان پذیرفتیم. واقعیت این است که ما با فضای محافظه‌کار و فضای سنتی‌ای که این بحث‌ها را التقاطی می‌دانسته و می‌دانند رودربایستی داریم. صورت سیاسی این رودربایستی همین چیزی است که به آن می‌گوییم اصول‌گرایی و این مانع تحرک ما در برابر این مسیر جدید است.

جنگ فقر و غنا فوق جنگ حق و باطل نیست، بلکه در ذیل آن تعریف می‌شود. ولی این به آن معنی نیست که این مفهوم جنگ فقر و غنا تحت الشعاع مفهوم جنگ حق و باطل قرار گرفته و نادیده گرفته شود. اما از آن جا که در ریشه‌های فکری مان این مشکل و رودربایستی را داشتیم، نادیده گرفتن این مفهوم واقع شده است. ما این ایده‌ی امام خمینی را نپذیرفتیم و اکنون تبعات این نپذیرفتن دامن‌گیرمان شده است. این که ما طبقه‌ی مرفه را نمی‌بینیم، این که نمی‌توانیم تغییر و شیفت بزرگ از روشنفکری چپ‌گرای دهه‌ی هفتاد و هشتاد به منورالفکری متأخر دهه‌ی نود را ببینیم و تحلیل کنیم، این که نمی‌توانیم متناسب با آن جواب تولید کنیم، این که نمی‌توانیم متناسب با آن واکنش و بلکه کنش تولید کنیم، همه و همه به ریشه‌های فکری ناسالم مان برمی‌گردد.

ترویج ادبیات اصیل دینی، تنها راه غلبه بر سکولاریزاسیون

اعتقاد داشته باشیم که اگر اتفاق مثبتی در زمینه‌ی گفتمان‌سازی بخواهد رخ دهد، باید بحث از خاستگاه خودش در ادبیات دینی برخیزد. مثالی بزنم از تجربه‌ی انسان انقلاب اسلامی در دهه‌ی شصت: از شهید علم‌الهدی. البته ما از شهید علم‌الهدی یک تصویر نظامی

و جنگی داریم. ولی ایشان یک فعال اجتماعی به معنای تام است. ایشان قبل از عزیمت به جبهه در حال گسترش یک بستر معرفتی برای مفاهیم انقلاب اسلامی بود؛ به طوری که قبل از آن که در سال ۵۹ شهید شود، حدود هشتصد نفر در حلقه‌های مختلف کلاس‌های نهج البلاغه‌اش شرکت می‌کرده‌اند و تازه این تعداد منهای آن کسانی هستند که درس‌هایش را از رادیو می‌شنیدند.

می‌خواهم بگویم اگر شما زیرساخت دینی انقلاب را نبینید، ادبیات و تفکر انقلاب زمین‌گیر خواهد شد. الان در اهوازِ چهل سال بعد با کلی ادعای کار فرهنگی، هشتاد نفر را هم نمی‌توان پای بحث‌های اجتماعی و عدالت خواهانه‌ی نهج‌البلاغه جمع کرد. در بقیه‌ی شهرها هم آسمان همین رنگ است. اگر زیرساخت دینی انقلاب مد نظر قرار نگیرد، حتماً دچار یک اسلام فردی عبادی خواهیم شد که در آن روابط اجتماعی و روابط اقتصادی قابل مشاهده نیست.

مقصود این بود که به نقطه‌ی عطفی که در زیست این طبقه در زمان ما در شرف وقوع است، اشاره کنم. همان طور که گفته شد، این نقطه‌ی عطف امکان متصل شدن طبقه‌ی مرفه از محل و منفذ و معبر قراردادهای IPC با سرمایه‌ی بی‌پایان نفت می‌باشد. در صورت تحقق این اتصال، طبقه‌ی مرفه نسبت به قبل بسیار پروازتر شده و تأثیر زهرآگین خود را بر آینده‌ی انقلاب بر جای خواهد گذاشت.

امیدوارم دوستان به اجتماعی شدن این بحث کمک کنند و هم‌چنین امیدوارم یک فضای گفتگوی میان‌رشته‌ای برای تحلیل و حل مسائل اجتماعی مان شکل بگیرد. صلواتی بر محمد و آل محمد بفرستید.



طبقه‌ی مرفه جدید

باید این قضاوت سخت را در مورد خودمان داشته باشیم که بسیجی‌ها و انقلابی‌های دهه‌ی هفتاد و ابتدای دهه‌ی هشتاد مراقب شکل‌گیری طبقه‌ی مرفه جدید نبودند. این مخلصان انقلابی که در بیان رهبر انقلاب بود، آن طور که باید جلوی شکل‌گیری و پیش‌روی این طبقه را نگرفتند. لشگریان مخلص خدا در آن سال‌ها مشغول چه کاری بودند؟ تبدیل شده بودند به ظرفیت بومی توسعه! هر جا بخواهد توسعه یابد، باید به منابعی دسترسی داشته باشد؛ یک جا ظرفیت دریا دارد، یک جا ظرفیت آب‌های آزاد دارد، یک جا هم منابعی به نام بسیجی دارد! مسائل‌مان هم چیزهای دیگری بود. ما همه بودیم و یادمان هست که در آن سال‌ها مسئله‌ها چه بود. رگ‌گردن‌ها برای چه چیزهایی متورم می‌شد. مسئله‌های دست‌چندم برای ما برجسته بود و به مسئله‌های اصلی هیچ‌وقعی نمی‌گذاشتیم. مسئله‌مان واقعاً این بود که الان تجمع بشود که فلانی اعدام بشود یا نشود. مسائل‌مان نوعاً فرعی و البته واکنشی و منفعل بود. **و در این شرایط کاملاً طبیعی است که این طبقه تشکیل شده باشد.** یقیناً دو دهه بعد، وقتی که بنشینیم روند جمهوری اسلامی را نگاه کنیم و ببینیم چطور این اتفاقات برای انقلاب رخ داد، حتماً خود را سرزنش خواهیم کرد. به خودمان - به بسیجی‌های اوائل دهه‌ی هشتاد - خواهیم گفت که شما چقدر ساده بودید. آن موقع باید به چه مسئله‌هایی می‌پرداختید و خودتان را با چه چیزهایی سرگرم کرده بودید!